

مفهوم «توانایی» و راهکار شرطی مور

بهرام علیزاده*

چکیده

عبارت فاعل از «توانایی انجام فعل به گونه دیگر» برخوردار است، به چه معناست؟ مباحث بسیاری در فلسفه معاصر درباره معنای این عبارت مطرح شده است. جی ای مور در کتاب اخلاق استدلال کرده است که فاعل از توانایی انجام فعل به گونه دیگر برخوردار است تنها اگر به گونه دیگر انتخاب کرده باشد. نخستین بار آستین ردیه‌ای بر تحلیل شرطی مور نگاشته و معتقد شد که دسته‌ای از جملات با ظاهر شرطی اگر-آن‌گاه به معنای واقعی شرطیه محسوب نمی‌شوند؛ مثل این گزاره که «می‌توانستم به گونه دیگر عمل کنم اگر آن‌گونه می‌خواستم». پس از او، چیزم و لور تلاش کرده‌اند هرگونه تحلیل شرطی از عبارت «S می‌تواند X را انجام دهد» را رد کنند. به نظر آنها گزاره‌هایی با قالب «اگر C محقق باشد، S عمل X را انجام خواهد داد» با گزاره «S می‌تواند عمل X را انجام دهد» هم‌معنا نیست. بروس آون معادله بالا را معادله‌ای درست می‌داند و معتقد است که استدلال چیزم و لور حاوی نوعی مصادره به مطلوب است. در این مقاله ضمن مروری بر این بحث، مدعای دو طرف را بررسی کرده و خواهم گفت که اشکال‌های بروس آون قانع‌کننده نیستند.

کلیدواژه‌ها

توانایی، توانایی انجام فعل به گونه دیگر، تحلیل شرطی، آزادی، مور.



اگر مطابق اصل علیّت همه رویدادهای جهان (از جمله تصمیم‌ها و اعمال ما) توسط وضعیت‌های پیشین به نحو علیّ ضروری شده باشند، آزادی اراده چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟ به گزاره‌های زیر توجه کنید:

(۱) دترمینیسم صادق است. (به این معنا که همه رویدادهای جهان از جمله

اعمال ما معلول ضروری رویدادهای پیشین (حتی قبل از تولد ما) است.)

(۲) صادق بودن دترمینیسم به این معناست که نمی‌توانیم به گونه‌ی دیگر عمل

کنیم.

(۳) تنها کسانی از اراده آزاد برخوردارند که قادر باشند به گونه‌ی دیگر عمل کنند.

بسیاری معتقدند که مجموعه سه گانه بالا مجموعه‌ای ناهم‌ساز است و پذیرش هر سه

آنها ما را به ناسازواری مواجه می‌کند. پس اگر دترمینیسم صادق باشد قاعدتاً نباید کسی

از اراده آزاد برخوردار باشد. جورج ادوارد مور (G. E. Moore) در کتاب اخلاق برای

حل این ناهم‌سازی، گزاره (۲) را انکار می‌کند (نک: G. E. Moore, 1912: ch. 6). او به این

منظور بر مفهوم «توانایی» متمرکز می‌شود چرا که معتقد است حل و فصل مسئله اراده

آزاد در گرو آن است که معنای عبارت «توانایی انجام فعل به گونه‌ی دیگر» روشن شود.^۱

۱. مور مشهورترین طرفدار قرن بیستمی این رویکرد به‌شمار می‌رود، ولی پیش از او هیوم و هابز (Hobbes, 1962: 240)

نیز از تحلیل شرطی سود جسته بودند. برای مثال، هیوم در «کاوشی در خصوص فهم بشری» می‌گوید: «پس

آزادی را می‌توان تنها به معنای نیروی انجام یا ترک فعل دانست که به واسطه خواست‌های ما متعین می‌شود؛

یعنی اگر بخواهیم ساکن باشیم، می‌توانیم ساکن بمانیم و اگر بخواهیم حرکت کنیم می‌توانیم حرکت کنیم.

همگان می‌پذیرند که کسی که زندانی نباشد یا با زنجیر بسته نشده باشد به این معنای مشروط آزاد است

(Hume, 1955: 104). البته یادآوری این نکته مهم است که پیش از هر دوی آنها ابن‌سینا از تحلیل شرطی در

حل مسئله اختیار سود جسته است: «... قوه [قدرت] آن است که موجود جاندار به گونه‌ای باشد که اگر خواست

عملی را انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

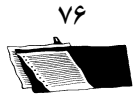
این تعریف ابن‌سینا مقبول فیلسوفان پس از او قرار گرفته و این مقبولیت تا زمان معاصر ادامه داشته است؛ برای

نمونه، علامه طباطبایی نیز از همان تعریف ابن‌سینا استفاده می‌کند: «[...] لاقدرة مع الاجبار، والقادر مختاراً بمعنی

أن الفعل إنما يتعین له بتعین منه [أی: بتعین من نفسه بأن یقتضیه ذاته] لا بتعین من غیره» (طباطبایی، ۱۴۲۸، ج

۲: ۲۵۸). [بررسی دیدگاه ابن‌سینا در این مجال نمی‌گنجد و آن را در مقاله جداگانه‌ای بررسی کرده‌ام که به

زودی منتشر خواهد شد].



بسیاری از فلاسفه این راهکار شرطی را موفقیت‌آمیز تلقی کرده و برای اثبات همسازی آزادی و ضرورت علی از آن سود جستند.^۱

در ادامه مقاله نخست به راهکار شرطی مور اشاره خواهیم کرد که پاسخی است به این پرسش که معنای واژه «توانستن» چیست. او پیوند می‌زند میان درستی و نادرستی عمل در حوزه اخلاق و توانایی فاعل در حوزه متافیزیک، و با طرح ملاحظاتی نشان می‌دهد که «توانایی» تنها به نحو شرطی قابل تفسیر است. او معتقد است که «توانایی انجام فعل به گونه دیگر» بدین معناست که؛ «اگر فاعل به گونه دیگر می‌خواست به گونه دیگر عمل می‌کرد». در بخش (۳) نقد چیزم و لرر به راهکار شرطی را خواهیم گفت که بر اساس مفهوم سازواری منطقی بیان می‌شود. در بخش (۴) اشکالی از بروس آون به استدلال چیزم و لرر ارائه می‌کنم. او معتقد است که در استدلال چیزم و لرر، نوعی مصادره به مطلوب وجود دارد، چرا که سازواری مورد ادّعی آنها به جای آنکه اثبات شود، مفروض گرفته شده است. و در نهایت با بیان نکته‌ای منطقی است در باب شرایط لازم و شرایط کافی یک عمل، میان این دو دیدگاه داوری کرده و مقاله را به پایان برده‌ام.

۱. راهکار شرطی: می‌توانستم اگر می‌خواستم

مور معتقد است که میان درستی/ نادرستی عمل و پیامدهای آن عمل ارتباطی تعیین‌کننده برقرار است؛ به این معنا که پیامدهای عمل درستی یا نادرستی آن را به ما نشان می‌دهند. عملی درست است که بیشترین پیامدهای خوب را در پی داشته باشد. از مهمترین اعتراض‌ها به این دیدگاه، اشکال نامعین بودن پیامدهاست. ما انسان‌ها - برخلاف موجود دانای مطلق مثل خداوند - وقتی در برابر چند فعل بدیل قرار می‌گیریم به ندرت می‌توانیم مطمئن شویم که عملی که انجام می‌دهیم بهترین پیامدها را به دنبال

۱. ناهمسازگرایان معتقدند که اگر بدانیم که فاعل نمی‌توانست کار دیگری (مثلاً عمل ب) غیر از آنچه انجام داده است (مثلاً عمل الف) انجام دهد مسئول کاری که کرده (یعنی عمل الف) نیست. در مقابل، همسازگرایان معتقدند که حتی اگر فاعل نمی‌توانست کار دیگری انجام دهد باز هم مسئول عمل آزادانه‌ای است که انجام داده است. تعیین معنا و حدود و ثغور مفهوم «توانایی» در مرکز این دعوا قرار دارد.





خواهد داشت یا نه. همواره احتمال دارد پای رویدادهای غیر مترقبه‌ای به میان آید و محاسبات ما را ابطال کند.^۱ مور این اعتراض کانتی^۲ را رفع شدنی می‌داند، اما معتقد است حل آن در گرو پاسخ به مسئله اراده آزاد و به‌طور خاص پاسخ به این پرسش مهم است که معنای واژه «توانستن» چیست؟

اشکال نامعین بودن پیامدها مفروض می‌گیرد که درستی یا نادرستی عمل تابع آن چیزی است که فاعل می‌تواند بداند، ولی همان‌طور که خود مور نیز تأکید می‌کند درستی یا نادرستی عمل تابع آن چیزی است که فاعل می‌تواند انجام دهد؛ یعنی مسئله اصلی ناظر به مفهوم «توانایی» است، نه «دانایی»؛ به دیگر سخن، بهترین پیامدهای ممکن یک عمل همواره بهترین پیامدهایی است که فاعل می‌توانست انجام دهد. و این یعنی برای تعیین درستی یا نادرستی عمل باید پیامدهای ممکن آن را در نسبت با اعمال ممکن دیگری بسنجیم که فاعل می‌توانست انجام دهد. اکنون روشن است که این مسئله حوزه اخلاق چگونه با مسئله متافیزیکی اراده آزاد پیوند می‌خورد؛ عمل فاعل تنها در صورتی متصف به درستی یا نادرستی می‌شود که او بتواند عملی غیر از آنچه که انجام داده است انجام دهد، اما این عبارت که فاعل «بتواند عملی غیر از آنچه که انجام داده است انجام دهد» دقیقاً به چه معناست. من این عبارت را با گزاره A نشان داده‌ام:

(A) «فاعل می‌توانست عملی غیر از آنچه را که انجام داده است انجام دهد».

باید توجه داشت که محتوای گزاره A لزوماً به زمان گذشته محدود نمی‌شود. پس می‌توان گزاره را در نسبت با افعال آینده این‌گونه نیز بیان کرد: «فاعل می‌تواند عملی غیر از آنچه انجام

۱. مور این اعتراض را مهم‌ترین نقد به دیدگاه خود می‌شمارد (G. E. Moore, 1912: ch. 6).

۲. کانت معتقد است: «...تعیین اینکه کدام عمل به‌طور کلی و قطعی مایه سعادتی یک موجود عاقل می‌شود یکسره حل‌ناپذیر است... زیرا سعادتی صرفاً بر مبنای تجربی متکی است و انتظار بی‌هوده‌ای است که این مبنای را تعیین‌کننده عملی بدانیم که بتواند به مجموعه پیامدهایی دست یابد که [این پیامدها] در واقع نامحدودند...» (Kant, Groundwork for the Metaphysics of Morals, Ak: 418-419). یا در جای دیگر بیان می‌کند که: «خواست خوب نه به دلیل نتیجه یا آثار خود یا شایستگی‌اش برای رسیدن به غایت مطلوب، بلکه صرفاً به حکم اراده [ای که موجب آن شده است] خوب دانسته می‌شود، یعنی به‌خودی‌خود خوب است... حتی اگر بر اثر ناهمراهی بخت یا تنگ‌چشمی طبیعت این خواست از رسیدن به مقصود خود ناتوان باشد...» (ibid. 394) (از ترجمه حمید عنایت با اندکی ویرایش استفاده کرده‌ام).

خواهد داد انجام دهد». حال پرسش این است که آیا ممکن است گزاره A را به نحوی معنادار به کار برد؟ مور پاسخ دهندگان به این پرسش را در دو دسته کلی قرار می‌دهد؛

۱. کسانی که معتقدند هیچ کس هیچ گاه نمی‌توانسته به گونه‌ای دیگر - غیر از آنچه انجام داده - عمل کند.

۲. کسانی که معتقدند ما مطلقاً می‌توانستیم (و خواهیم توانست) عملی غیر از آنچه انجام داده‌ایم انجام دهیم.

به نظر مور هم دسته نخست، یعنی جبرگرایان تمام‌عیار (Hard determinist) و هم دسته دوم، یعنی اختیارگرایان (Libertarianist) به خطا رفته‌اند. برای روشن شدن مطلب، دیدگاه مور در باب درستی و نادرستی عمل که پیشتر نیز به آن اشاره کردم را در گزاره زیر خلاصه می‌کنم:

(B) «درستی یا نادرستی عمل تابعی است از توانایی فاعل نسبت به آن عمل».

مطابق گزاره B، عمل فاعل تنها زمانی به ویژگی درست یا نادرست اخلاقی متصف می‌شود که قادر باشد عملی غیر از آنچه که انجام داده است انجام دهد. اگر آن گونه که گزاره B می‌گوید، درستی و نادرستی عمل تابعی باشد از «توانایی انجام فعل به گونه دیگر»، آن گاه:

دسته اول باید بپذیرند که هیچ عملی - چه آنهایی که فاعل قبلاً انجام داده است و چه آنهایی که در آینده انجام خواهد داد - نمی‌تواند درست یا نادرست نامیده شود، زیرا به نظر آنها فاعل به طور مطلق فاقد توانایی «انجام فعل به گونه دیگر» است. پس به ناگزیر باید پذیرفت که هیچ یک از اعمال فاعل نه درست است و نه نادرست. که البته نتیجه بسیار عجیبی است.^۱

۱. مور همه این پیچیدگی‌های معنایی را به مسئله اراده آزاد موکول می‌کند. در زبان عامه مردم وقتی گفته می‌شود که فاعل از آزادی عمل برخوردار بوده است تلقی عمومی این است که او دست کم می‌توانست عملی غیر از آنچه که انجام داده انجام دهد. اگر کسی به ما بگوید که ما آزادیم و در عین حال منکر شود که از توانایی انجام فعل به گونه دیگر برخورداریم مطمئناً با به کارگیری نادرست واژگان قصد فریبمان را دارد. اگر کسی به هیچ معنایی نتواند بگوید که «می‌توانستم به گونه دیگر عمل کنم» پس به چه معنا می‌توان مدعی شد که او آزاد است؟ به نظر مور به هیچ معنا! (G. E. Moore, 1912: ch. 6).





اما دسته دوم نیز معتقدند که درستی یا نادرستی عمل تابعی است از توانایی بالفعل فاعل در قبال آن عمل و این نیز به نظر مور نادرست است، زیرا از نظر مور درستی یا نادرستی عمل تابعی است از توانایی شرطی فاعل و نه توانایی بالفعل او در رابطه با آن عمل. به دیگر سخن، اینکه فاعل می‌توانست به گونه دیگر عمل کند به این معناست که اگر فاعل به گونه دیگر انتخاب می‌کرد [یا به گونه دیگر می‌خواست] به گونه دیگر عمل می‌کرد. پس می‌توان گفت که مور معنای مورد نظر خود از گزاره B را با اضافه کردن قید شرطی C توضیح می‌دهد.

(C) «... اگر فاعل به گونه دیگر انتخاب می‌کرد [یا به گونه دیگر می‌خواست]

به گونه دیگر عمل می‌کرد».

گزاره B* حاصل از افزوده شدن قید شرطی C به گزاره B است:

(B*): «درستی یا نادرستی عمل تابعی است از توانایی فاعل در رابطه با آن

عمل - به این معنا که اگر فاعل به گونه دیگر انتخاب می‌کرد [یا

می‌خواست] به گونه دیگر عمل می‌کرد».

هم مخالفان A (دسته اول) و هم موافقان A (دسته دوم) بر آنند که اضافه کردن قید شرطی C به گزاره B ایجاد نوعی انحراف معنایی در مفهوم «توانستن» است. از نظر آنها «می‌توانست» در گزاره A به معنای «توانایی بالفعل» است درحالیکه گزاره B* از «توانایی شرطی» سخن می‌گوید. به نظر آنها برای آنکه عمل فاعل را درست یا غلط بنامیم، کافی نیست که او از توانایی شرطی برخوردار باشد. اما مور تاکید می‌کند که معنای مورد نظرش از توانایی همانی است که در گزاره B* بیان می‌کند.^۱

مور برای اثبات درستی مدّعی خود به معنانشناسی مفهوم «توانستن» می‌پردازد. او با ذکر کاربردهای (دو کاربرد) مفهوم «توانستن / نتوانستن» این پرسش را مطرح می‌کند که آیا به کارگیری این مفهوم در زمینه‌های مورد استعمال‌شان موجه است یا خیر. یکی

۱. البته مواجهه مور با این دسته بسیار متواضعانه است. او اعتراف می‌کند که اولاً بسیار دشوار است که اطمینان حاصل کنیم از اینکه درست و غلط مبتنی بر معنای بالفعل توانایی است یا معنای شرطی توانایی. ثانیاً حصول این اطمینان نیز بسیار دشوار است که وقتی واژه «توانستن» را به کار می‌بریم کدام معنا را مراد می‌کنیم (ibid.).

از موارد استعمال واژه «توانستن / نتوانستن» به بحث علیّت مرتبط است. فرض کنید که جهان تابع قوانین علیّ-معلولی است، به این معنا که تمام رویدادهای عالم نتیجه ضروری رویدادهای پیش از خود هستند. در چنین جهانی می توان به نحو کاملاً موجه گفت که هیچ رویدادی نمی توانست به گونه ای غیر از آن گونه که روی داده است روی دهد. اگر کسی بپذیرد که واژه «توانستن» تنها به این معنا درست است لاجرم باید این راهم بپذیرد که دو گزاره «هر چیزی علّتی دارد» و «بعضی از چیزهایی که روی نداده اند می توانستند روی دهند» متناقض اند. و اگر این تناقض برقرار باشد مسئله اراده آزاد صرفاً تلاشی خواهد بود برای یافتن پاسخ این پرسش که آیا هر چیزی علّتی دارد یا نه. برخورداری از اراده آزاد به این معناست که «می توانیم به گونه دیگر عمل کنیم» و اگر صدق علیّت به این معناست که «چیزی نمی تواند به گونه دیگر رخ دهد» و اگر معنای «توانستن» در این دو جمله یکی باشد وجود تناقض میان علیّت و آزادی گریزناپذیر خواهد بود. این یکی از کاربردهای درست واژه «توانستن / نتوانستن» است. اما آیا استعمال این واژه صرفاً در معنای مذکور (در زمینه علیّت) موجه و معنادار است؟ آیا معنای دیگری از این واژه وجود ندارد که درست باشد؟

مور معتقد است که این واژه کاربرد موجه دیگری نیز دارد. از قضا آنچه در لسان عاقله مردم از واژه «توانستن / نتوانستن» مراد می شود همین معنای دوم است و از دیدگاه مور نیز همین معنا از توانایی است که به مسئله اراده آزاد مربوط می شود. برای روشن شدن مطلب، چنین فرض کنید که رویداد الف در زمان گذشته رخ نداده است. دو وضعیت برای رویداد الف متصوّر است:

(۱) رویداد الف رخ نداده است ولی می توانست رخ دهد.

(۲) رویداد الف رخ نداده است و نمی توانست رخ دهد.

وضعیت (۱) توصیفی از امور ممکن و وضعیت (۲) توصیفی از امور ناممکن است. اگر این تقسیم بندی رایج تقسیمی درست از وضعیت رویدادهای واقع نشده باشد آن گاه گفتن این سخن کاملاً موجه و پذیرفتنی خواهد بود که «بعضی از امور که روی نداده اند می توانستند روی دهند و برخی از آنها نمی توانستند روی دهند». این نشان می دهد که ما





گاهی به نحو کاملاً موجه از واژگان «می توانست / نمی توانست» استفاده می کنیم تا دو وضعیت متفاوت را برای رویدادهای واقع نشده توصیف کنیم. فرض کنید که من دیروز هیچ یک از کارهای زیر را انجام نداده‌ام:^۱

۱. پیاده روی یک کیلومتر در بیست دقیقه

۲. پیاده روی ده کیلومتر در بیست دقیقه

با اینکه من هیچ کدام از دو کار بالا را انجام نداده‌ام، ولی هم این گزاره صادق است که «می توانستم دیروز یک کیلومتر را در بیست دقیقه پیاده طی کنم» و هم این گزاره که «نمی توانستم دیروز ده کیلومتر را در بیست دقیقه پیاده طی کنم». این دو گزاره صرفاً به این دلیل که من دیروز هیچ کدام از این دو کار را انجام نداده‌ام غلط نخواهند بود. پس استعمال واژه «توانستن / نتوانستن» در هر دو مورد استعمالی بجا و درست است. به نظر مور این نشان می دهد که به کارگیری درست واژه «توانستن / نتوانستن» در مورد یک فعل لزوماً منوط به این نیست که آن فعل را انجام داده باشیم، چرا؟ به این دلیل که گزاره

P- «می توانستم یک کیلومتر را در بیست دقیقه پیاده طی کنم»، به این معناست

که

P*- «اگر انتخاب کرده بودم می توانستم یک کیلومتر را در بیست دقیقه پیاده

طی کنم».

به دیگر سخن، گزاره P جمله تالی از شرطیه‌ای است که مقدم آن غالباً از لسان عامه مردم حذف می شود اما همه آن را مفروض می دانند. به همین معنا از «توانستن»، گفتن اینکه «اگر انتخاب کرده بودم می توانستم ده کیلومتر را در بیست دقیقه طی کنم» ناموجه می نماید، زیرا تنها برخی از اعمال انجام نشده ما می توانستند انجام شوند و «طی کردن ده کیلومتر در بیست دقیقه» از آن جمله نیست. ما تنها نسبت به آن دسته از اعمال که انجام داده ایم و می توانستیم انجام ندهیم (یا برعکس) آزادیم. درست بودن و غلط بودن اعمال تابع این معنای شرطی از توانستن است.

۱. این مثال از مور است، ولی برای فهم بهتر تغییراتی در آن ایجاد کرده‌ام.

مور همچنین معتقد است که «می توانست» به معنای دوم هیچ منافاتی با قاعده علیت ندارد.^۱ به بیان مور هیچ کدام از این سه گزاره با قاعده علیت منافات ندارد:

- (۱) اگر به گونه دیگر انتخاب می کردم به گونه ای متفاوت عمل می کردم.
- (۲) اگر انتخاب کرده بودم که به گونه دیگر انتخاب کنم به گونه دیگر انتخاب می کردم.
- (۳) تقریباً همواره ممکن است که به گونه دیگر انتخاب کنم به این معنا که کسی به طور یقینی نداند که من آن کار را نخواهم کرد.

تحلیل شرطی مور به این معناست که همه «توانستن‌ها/نتوانستن‌ها» لزوماً با مسئله آزادی و اختیار مرتبط نمی شود؛ مثلاً خواست و اراده من برای انجام کاری مثل حبس کردن نفس علت کافی انجام آن فعل است، یعنی در شرایط متعارف وقتی بخواهم می توانم نفسم را حبس کنم، اما اگر چنین کردم کارهای دیگر (از جمله عمل نفس عمیق کشیدن) کم و بیش برای من غیرممکن خواهد شد. اما این واقعیت که من نمی توانم به این معنا کاری غیر از آنچه که می خواهم بکنم به هیچ وجه و به هیچ معنایی محدودیتی برای آزادی من به شمار نمی آید، زیرا من با به کارگیری آزادی خودم امکان عمل کردن به گونه دیگر را کنار گذاشته است. توانایی به معنای مرتبط با مسئله اختیار نوعی توانایی شرطی است که قید «خواستن» در آن لحاظ شده است. پس می توان آن را چنین تعریف کرد:

«S می توانست عمل B را انجام دهد = S عمل B را انجام می داد اگر آن گونه می خواست».

به نظر می رسد که توانستن به این معنا تنها با وجود دو شرط محقق می شود؛ شرط

۱. آستین (Ifs and Cans; Philosophical Papers, 153-180) در تقریر دیدگاه مور به این نکته اشاره می کند که می توان به جای «می توانست» از واژه «می بایست» استفاده کرد. یعنی می توان گفت که «می بایست به گونه دیگر عمل می کردم اگر به گونه دیگر انتخاب می کردم». آستین می گوید: که هر چند خود مور به این نکته تصریح نکرده است، می توانست بر همین اساس بگوید که دیدگاهش با دترمینیسم همساز است، زیرا با این بیان رابطه ضروری میان رویدادها محفوظ می ماند. در ادامه مقاله خواهم گفت که آستین یکی از مهم ترین مخالفان مور است و معتقد است که این جایگزینی (می بایست به جای می توانست) درست نیست.





نخست اینکه S در لحظه t باور داشته باشد که قادر است هریک از دو گزینه A و B را انجام دهد. و شرط دوم اینکه S تحت فشارهای روانی یا فشارهای بیرونی نباشد مثلاً هیپنوتیزم نشده باشد یا خطری جدی او را تهدید نکرده باشد تا مانع عملی کردن خواست و اراده‌اش شود. یکی از مفاهیم کلیدی به کار رفته در شرط نخست قید «باور داشتن» است. شرط نخست نمی‌گوید که S باید لزوماً «باور درست» داشته باشد که می‌تواند عمل A و B را انجام دهد بلکه می‌گوید باید صرفاً باور داشته باشد. منظور از «باور درست» باور مطابق با واقع است که به اختصار آن را «باور*» می‌نامیم. پس S می‌تواند به چیزی باور داشته باشد درحالی‌که آن چیز در واقعیت محقق نشده باشد، ولی نمی‌تواند به آن باور* داشته باشد. به دیگر سخن، باور به P با باور به $\sim P$ سازوار است درحالی‌که باور* به P با باور* به $\sim P$ جمع نمی‌شود.

۲. تحلیل شرطی و انتقادات آستین

در بخش ۲ از راهکار شرطی مور سخن گفتیم. راهکار مور را می‌توان به اختصار در گزاره زیر صورت‌بندی کرد:

(۱) S می‌توانست عملی غیر از A انجام دهد \equiv S اگر می‌خواست می‌توانست

عملی غیر از A انجام دهد.

علی‌رغم اقبال همساز گرایان جدید، راهکار مور با انتقاداتی نیز مواجه شده است.^۱ از

۱. طرفداران تحلیل شرطی این نکته را مفروض می‌گیرند که پیوندی ضروری میان «آزادی» و «توانایی انجام فعل به گونه دیگر» برقرار است. لذا تلاش می‌کنند تا مفهوم «توانایی» را به گونه‌ای خاص (به نحو شرطی) تفسیر کنند که با دترمینیسم همساز باشد. اما همه همساز گرایان برای حل مسئله آزادی به تحلیل شرطی متوسل نمی‌شوند. آنها تحلیل شرطی را نه به دلیل نادرستی بلکه به دلیل بی‌اهیتی آن کنار می‌گذارند. یعنی این نوع از توانایی برای مسئله آزادی اراده اصلاً مهم نیست. برای مثال، هری فرانکفورت معتقد است «توانایی انجام فعل به گونه دیگر» در برخی بافت‌ها به‌طور کل نامرتبط است. مطابق این دیدگاه مسئله آزادی اراده از مفاهیم متافیزیکی مثل دترمینیسم و ایندترمینیسم فاصله گرفته و با مفاهیم ارزشی همچون مسئولیت‌پذیری و معقولیت مرتبط می‌شود. وقتی یک دزد برای غضب امواتان شما را به قتل تهدید می‌کند، کسی انتظار ندارد که از انجام خواسته او سرباز بزند. با آنکه در مواردی از این قبیل شما - به معنای متافیزیکی - از امکان‌های تبدیل برخوردارید، ولی فعل شما آزادانه به‌شمار نمی‌آید (نک: Frankfurt, Harry, 1969).

نخستین نقدها می‌توان به انتقادات جی. ال. آستین (J. L. Austin) اشاره کرد. او در مقاله «شرطیه‌ها و توانایی‌ها» بیان می‌کند که تحلیل‌های شرطی از مفهوم توانایی فقط در ظاهر دارای ساختار «اگر-آن‌گاه» ("if-then" sentences) هستند، ولی به معنای واقعی شرطیه نیستند.^۱ در واقع، او معتقد است که طبیعی‌ترین راه برای تفسیر «اگر» در جمله بالا تفسیر غیرعلّی (non-causal) و در واقع غیرشرطی (conditional-Non) است. اگر «اگر» این‌گونه تفسیر شود دیگر هیچ دلیلی نداریم که بپذیریم گزاره (۱) یک معادله منطقی سازوار است. آستین معتقد است که دو تفسیر شرطی از گزاره «S می‌توانست عملی غیر از A انجام دهد» قابل ارائه است که البته هر دو تفسیر با مشکلاتی مواجه است:

(الف) S اگر می‌خواست می‌توانست عملی غیر از A انجام دهد.

(ب) S اگر می‌خواست عملی غیر از A انجام می‌داد.

هم (الف) و هم (ب) تفسیری نادرست از گزاره بالا محسوب می‌شوند، زیرا گزاره (الف) تحقق توانایی را منوط می‌کند به این که فاعل بخواهد توانایی خود را اعمال کند. و این یعنی اگر کسی نخواهد توانایی خود را اعمال کند توانا به شمار نخواهد آمد. گزاره (ب) نیز معادل مناسبی به شمار نمی‌آید، زیرا بنابر گزاره (ب) توانایی بر فعل منوط است به تحقق فعل، در حالی که در موارد بسیاری می‌توان دید که فاعل نسبت به فعل توانا محسوب می‌شود، ولی فعل مورد نظر محقق نمی‌شود. آستین از ما می‌خواهد بازیکن گلفی را در نظر بگیریم که قصد دارد از فاصله‌ای کوتاه توپ را وارد چاله کند. او توانا به انجام این کار است، زیرا پیش از این هرگاه که می‌خواست توپ‌ها را از آن فاصله وارد چاله می‌کرد. اما به دلایلی او نمی‌تواند این بار توپ را وارد چاله کند، ولی همچنان برای ارسال توپ‌هایی از آن فاصله به درون چاله توانا به حساب می‌آید. پس این گزاره شرطی که «اگر فاعل می‌خواست آن کار را می‌کرد» شرط ضروری برای تحقق توانایی به شمار نمی‌آید.

۱. به دیگر سخن، گزاره «اگر می‌خواستم می‌توانستم به گونه دیگر عمل کنم» صرفاً نوع تغییر شکل یافته‌ای از گزاره حمله «می‌توانستم به گونه دیگر عمل کنم» است، زیرا این دسته از جملات به ظاهر شرطی حاوی یک ابتدای واقعی نیستند؛ یعنی به معنای واقعی، توانایی را بر تمایلات ما مبتنی نمی‌کنند (نک: Austin, 1961: 153-180).





۳. تحلیل شرطی و مسئله سازواری

چیزم (Chisholm) و کیث لِر (Lehrer) نیز معتقدند که دو سوی گزاره (۱) هم‌ارز نیستند.^۱ برای اثبات این مدعا، فرض کنید که فاعل S در زمان t عمل A را انجام داد. (ii) اگر می‌خواست،^۲ عمل دیگری غیر از A را انجام می‌داد. (iii) اگر نمی‌خواست، عمل دیگری غیر از A را انجام نمی‌داد. (iv) او نمی‌توانست عمل دیگری غیر از A را بخواند. چیزم از مجموع این گزاره‌ها نتیجه می‌گیرد که اگر چه S به گونه دیگر عمل می‌کرد در صورتی که غیر از A را می‌خواست ولی او نمی‌توانست به گونه دیگر عمل کند چرا که نمی‌توانست عملی غیر از A را بخواند. برای سادگی بیشتر از تعبیر «عمل B» به جای تعبیر «هر عملی غیر از A» استفاده می‌کنم؛ در این صورت می‌توان بیان دیگری از گزاره (۱) ارائه کرد:

(۲) S می‌توانست عمل B را انجام دهد \equiv S عمل B را انجام می‌داد اگر آن گونه می‌خواست.

هر سه گزاره زیر در ارتباط با سمت چپ معادله بالا صادق هستند^۳:

(۳) S عمل B را انجام می‌داد اگر آن را انتخاب کرده بود.

(۴) S عمل B را انجام نمی‌داد اگر آن را انتخاب نکرده بود.

(۵) S عمل B را انتخاب نکرده بود [زیرا بنابر فرض، S عمل A را انجام داده است].

سه گزاره بالا مجموعه‌ای سازوار را تشکیل می‌دهند یعنی هر سه می‌توانند صادق باشند. اما اگر آن گونه که تحلیل شرطی ادعا می‌کند، گزاره (۳) هم‌ارز با گزاره «S می‌توانست عمل B را انجام دهد» باشد قاعدتاً باید بتوانیم گزاره «S می‌توانست عمل B

۱. چیزم در مقاله "review of Austin's *Philosophical Papers*" خط سیر اشکالی را طرح‌ریزی می‌کند که بعدها در مقاله 'Freedom and Action' آن را بسط می‌دهد (نک: Lehrer 1966a: 11-44).

۲. در اینجا مفاهیم انتخاب کردن (chose) و خواستن (will) به یک معنا و جابه‌جا استفاده شده است.

۳. این تقریر از دیدگاه چیزم را بروس آون (Bruce Aune) در مقاله «شرطی‌ها و مفهوم «توانستن» بیان کرده است (Aune, 1967: 191-195).

را انجام دهد» را با گزاره (۳) جایگزین کنیم، اما در این صورت دیگر مجموعه حاصل آمده از آنها یک مجموعه سازوار نخواهد بود. به این دلیل که صدق گزاره‌های (۴) و (۵) مستلزم آن است که «S نمی‌توانست عمل B را انجام دهد».

پس گزاره (۳) نمی‌تواند معادل مناسبی برای گزاره «S می‌توانست عمل B را انجام دهد» باشد، زیرا بنابر یک اصل وجهی (modal principle) معتبر در منطق، اگر P، Q و R سازوار باشند و اگر Q و R مستلزم not-G باشند، آن‌گاه P منطقاً نمی‌تواند هم‌ارز با G باشد. اگر این اصل منطقی درست باشد گزاره (۲) یک معادله نادرست خواهد بود. این یعنی در تحلیل شرطی بیان شده در گزاره (۲) مفهوم «می‌توانست به نحو ناموجه به کار رفته است».

کیث لِر (Lehrer, 1966) نیز تحلیل شرطی را با استدلال مشابهی به چالش می‌کشد. او با کمی تغییر در گزاره شرطی از ساختار عام‌تری برای بیان استدلال خود سود جست و معتقد است که طرح او قابلیت انطباق بیشتری با دیدگاه‌های مختلف همسازگرایانه را دارد. لِر این گزاره شرطی را پیشنهاد می‌کند:

(۶) اگر C محقق باشد S عمل X را انجام خواهد داد.

لِر معتقد است که به جای C هر چه قرار دهیم تفاوتی در این واقعیت ایجاد نمی‌کند که گزاره (۶) به معنای «S می‌تواند عمل X را انجام دهد» نیست.^۱ این سه گزاره را در نظر بگیرید:

(۶) اگر C محقق باشد S عمل X را انجام خواهد داد.

(۷) اگر C محقق نباشد S نمی‌تواند عمل X را انجام دهد.

(۸) C محقق نیست.

سه گزاره بالا مجموعه‌ای سازوار را تشکیل می‌دهند یعنی هر سه صادق‌اند. حال اگر گزاره (۶) معادل این گزاره باشد که «S می‌تواند عمل X را انجام دهد» آن‌گاه باید بتوان

۱. اگر به جای C یکی از کاندیداهای مطلوب همسازگرایان یعنی «خواست» را قرار دهیم، به این ترتیب، C عبارت خواهد بود از اینکه «S می‌خواهد که X».





آن را با گزاره (۶) جایگزین کرد. اما مشکل اینجاست که بعد از این جایگزینی، مجموعه بالا دیگر یک مجموعه سازوار نخواهد بود زیرا عطف گزاره های (۷) و (۸) مستلزم آن است که گزاره «S می تواند عمل X را انجام دهد» کاذب باشد.

۴. سازواری و معنای مربوط توانایی

بروس آون (Bruce Aune, 1967) در پاسخ به استدلال چیزم و لرر، معتقد است که آنها به جای آنکه سازواری سه گزاره بالا را اثبات کنند، آن را بی هیچ دلیل موجّهی مفروض گرفته اند. به دیگر سخن، آنها معنایی از «توانایی» را مسلّم انگاشته شده اند که دلیلی برای پذیرش آن ارائه نمی کنند. برای روشن شدن مطلب، این اصل وجهی مشهور را در نظر بگیرید که می گوید؛ «اگر P لازمه ضروری Q باشد، و اگر Q غیرممکن باشد، آن گاه P نیز غیرممکن خواهد بود». این همان قاعده ای است که ون انوگن آن را تحت عنوان «قاعده بتا» (β) می نامد و در صورت بندی دلیل استلزام (به سود ناهمسازگرایی) از آن سود می جوید:

قاعده بتا (β): «اگر R غیرقابل تغییر باشد، و Q لازمه ضروری R باشد - به گونه ای که اگر R رخ دهد Q نیز رخ می دهد- آن گاه Q نیز غیرقابل تغییر خواهد بود».

$$\beta: (N(P) \& N(P \rightarrow Q)) \rightarrow N(Q)$$

این قاعده شهودی با نام «اصل انتقال ناتوانی» نیز شناخته می شود، چرا که می گوید اگر S نتواند R را تغییر دهد و Q لازمه ضروری R باشد، در تغییر Q نیز ناتوان خواهد بود. پس عکس آن نیز صادق است که: «اگر S بتواند R را ابطال کند، درحالی که Q لازمه R است، آن گاه باید بتواند Q را نیز ابطال کند» (van Inwagen, 1975: 192). تنها با مفروض گرفتن این اصل منطقی است که چیزم از صدق گزاره های ۴ و ۵ می تواند نتیجه بگیرد که S نمی توانست عمل B را انجام دهد:

«اگر خواستن عمل B از سوی S از جهاتی برای انجام عمل B از سوی S ضروری باشد، و اگر S به برخی معانی نتواند B را بخواهد، به همان معنا از «نتوانستن» S نمی تواند B را انجام دهد».

اما درستی این نتیجه گیری در گرو آن است که بپذیریم «نمی توانست» به معنای «غیرممکن» است. و - همان طور که در بخش (۲) در تقریر دیدگاه مور بیان شد - «نمی توانست» به معنای «غیرممکن» همان معنایی نیست که به مسئله آزادی انسانی مربوط باشد. در آنجا اشاره کردیم که «توانستن/نتوانستن» مفهومی است مبهم که به دو معنا استعمال می شود؛ معنای مرتبط با آزادی انسانی و معنای غیرمرتبط با آزادی انسانی. ناتوانی های بسیاری در آدمی وجود دارد که هیچ معنای محصلی در ارتباط با آزادبودن یا آزادنبودن او ندارد. تنها آن معنا از «توانستن» در مسئله اراده آزاد حائز اهمیت است که در نسبت با اعمال ارادی سنجیده شود. اما «اراده کردن» یا «خواستن» از جمله اعمال ارادی ما محسوب نمی شوند. ارادی دانستن اراده هایمان به همان اندازه بی معناست که مثلاً «باور کردن» را یک عمل ارادی بدانیم. اما اگر بپذیریم که بی معناست که اراده هایمان ارادی باشند آن گاه باید این را نیز بپذیریم که غیرممکن بودن یک امر بی معنا محدودیتی برای آزادی انسان پدید نخواهد آورد. چه اینکه اگر من نتوانم ده کیلومتر را در بیست دقیقه پیاده طی کنم کسی نخواهد گفت که این ناتوانی آزادی مرا تهدید می کند. به این ترتیب، مسئله آزادی اراده این نیست که «آیا من می توانم بخواهم یا نه». صورتبندی درست مسئله آزادی این است که «آیا من می توانم به اراده خود عملی غیر از آنچه انجام داده ام انجام دهم یا نه».

چیزم برای آنکه بتواند به نحو منطقی موجه از گزاره های ۴ و ۵ به این نتیجه برسد که «S نمی توانست B (یا هر عملی غیر از A) را انجام دهد» لازم است نشان دهد که معنایی از «نتوانستن» که شخص به آن معنا نمی تواند به گونه دیگر عمل کند همان معنایی است که شخص به آن معنا نمی تواند اراده کند. این هم معنایی در اصل انتقال ناتوانی رعایت شده است لذا این اصل به لحاظ منطقی موجه است. در واقع، اصل انتقال ناتوانی می گوید که اگر S نتواند R را تغییر دهد و Q لازمه ضروری R باشد، S در تغییر Q به همان معنایی ناتوان است که در تغییر R ناتوان بود. عکس آن نیز صادق است چرا که می گوید؛ اگر S بتواند R را ابطال کند، درحالی که Q لازمه R است، آن گاه به همان معنایی که می توانست R را ابطال کند می تواند Q را نیز ابطال کند. اما استفاده چیزم و





لرر از این اصل نادرست است چرا که در استنتاج آنها، این هم معنایی صرفاً به عنوان یک فرض مشکوک باقی می ماند بدون آنکه تلاشی برای اثبات آن صورت گرفته باشد.

بیاید یک بار دیگر اصل وجهی مفروض در استدلال چیزم و لرر را با تحلیل شرطی بسنجیم. مطابق این اصل، اگر P ، Q و R مجموعه‌ای سازوار را شکل داده باشند و Q و R مستلزم not-G باشند آن گاه غیرممکن است که P معادل منطقی G باشد. از سویی، با توجه به توضیحاتی که دادیم روشن شد که ساختار کلی راهکار شرطی بسیار ساده و چیزی شبیه به این است؛ «الف \equiv اگر ب آن گاه ج». مخالفان راهکار شرطی باید بتوانند معادل‌هایی مثل پ و د بیابند که با یک سوی این معادله سازوار باشد و به نقض طرف دیگر بیانجامد. لرر برای مثال، مدعی است که اگر تحلیل شرطی درست باشد، گزاره‌های (۶)، (۷) و (۸) هر سه نمی توانند صادق باشند، زیرا عطف گزاره‌های (۷) و (۸) مستلزم آن است که گزاره «S می تواند عمل X را انجام دهد» کاذب باشد. و این یعنی به لحاظ منطقی کاملاً ممکن است که شخص قادر به انجام فعل به گونه دیگر نباشد حتی اگر به گونه دیگر بخواهد یا اراده کند. اما بروس آون معتقد است که پذیرش سازواری سه گزاره بالا بدون هرگونه دلیل موجه، نوعی مصادره به مطلوب (begging the question) است. اگر کسی گزاره «S می تواند عمل X را انجام دهد» را بر اساس گزاره شرطی «عمل X را انجام خواهد داد اگر C محقق باشد» تحلیل کند، دیگر هیچ گاه نخواهد پذیرفت که سه گزاره (۶) و (۷) و (۸) سازوارند. به دیگر سخن، اگر بپذیریم که گزاره «S عمل X را انجام خواهد داد اگر C محقق باشد» با این گزاره هم معناست که «S می تواند عمل X را انجام دهد» دیگر نمی توان این گزاره را با عطف دو گزاره «S نمی تواند عمل X را انجام دهد اگر C محقق نباشد» و «C محقق نیست» سازوار دانست. همین سخن را درباره استدلال چیزم نیز می توان بیان کرد؛ مدعی اثبات نشده او، یعنی این فرض که (۳) و (۴) و (۵) سازوار هستند، هرگز از سوی کسی که گزاره (۲) را یک تحلیل مناسب می داند پذیرفته نمی شود. از آنجا که بروس آون گزاره «S می تواند عمل X را انجام دهد» را معادل می داند با گزاره «S عمل X را انجام می داد اگر آن گونه می خواست» لذا نمی پذیرد که این گزاره با گزاره‌های «S می توانست عمل

X را انجام دهد اگر آن گونه می‌خواست» و «S نخواست که عمل A را انجام دهد» سازوار باشد. او انتظار دارد لرر برای این سازواری استدلال جداگانه‌ای ارائه کند.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که گذشت، ناهمسازگرایان معتقدند که تحقق اراده‌ی آزاد در یک دنیای دترمینیستی محال است. جورج ادوارد مور برای حل این تعارض، به تحلیل مفهوم «توانایی انجام فعل به گونه‌ی دیگر» پرداخته و از راهکاری شرطی برای تعیین معنای آن سود جسته است. به نظر مور این عبارت بدین معناست که؛ «اگر فاعل به گونه‌ی دیگر انتخاب می‌کرد [یا به گونه‌ی دیگر می‌خواست] به گونه‌ی دیگر عمل می‌کرد». مور مدعی است که مفهوم «توانایی» دو کاربرد عمده دارد؛ یکی نامرتبط و دیگری مرتبط با بحث اختیار؛ در کاربرد نخست، اگر بپذیریم که تمام رویدادهای عالم نتیجه‌ی ضروری رویدادهای پیش از خود هستند آن‌گاه به نحو کاملاً موجه می‌توان گفت که هیچ رویدادی نمی‌توانست به گونه‌ای غیر از آن گونه که روی داده است روی دهد. پس دو گزاره «هر چیزی علتی دارد» و «بعضی از چیزهایی که روی نداده‌اند می‌توانستند روی دهند» متناقض‌اند.

اما در کاربرد دوم از این مفهوم، می‌توان گاهی به نحو کاملاً موجه و پذیرفتنی پذیرفت که؛ «بعضی از امور که روی نداده‌اند می‌توانستند روی دهند و برخی نمی‌توانستند روی دهند». این همان معنای شرطی توانایی است که در بخش (۲) به آن اشاره کرده و در قالب گزاره (۱) صورت‌بندی کردیم؛ S می‌توانست عملی غیر از A انجام دهد \equiv S اگر می‌خواست می‌توانست عملی غیر از A انجام دهد. مور معتقد است که آنچه در لسان عاقله مردم از واژه «توانستن/نتوانستن» مراد می‌شود معنای دوم است و نیز همین معنا از توانایی است که به مسئله اراده‌ی آزاد مربوط می‌شود. همچنین مور معتقد است که «می‌توانست» به این معنای دوم هیچ منافاتی با قاعده علیت ندارد.

در بخش سوم و چهارم مقاله به نقدهای آستین و نیز انتقادات چیزم و لرر اشاره کردم. در واقع این انتقادات لازم و کافی بودن تحلیل شرطی مور را به چالش می‌کشند.





آستین معتقد بود که تحلیل شرطی قادر به ارائه شرایط لازم برای تحقق توانایی نیست. به این معنا که می‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن شرایط فاعل توانا به‌شمار آید، ولی تحلیل شرطی مور فاعل را ناتوان تلقی می‌کند. از سوی دیگر، انتقادات چیزم و لِرر کافی‌بودن تحلیل شرطی مور را به چالش می‌کشد. آنها معتقدند که گزاره شرطی «فاعل اگر می‌خواست به گونه دیگر عمل می‌کرد» شرایط کافی برای صادق‌بودن گزاره «فاعل می‌توانست به گونه دیگر عمل کند» را در اختیار ما قرار نمی‌دهد. اگرچه فاعل به گونه دیگر عمل می‌کرد اگر به گونه دیگر می‌خواست، نمی‌توانست به گونه دیگر بخواهد. به دیگر سخن، اینکه فاعل صرفاً از توانایی شرطی برخوردار باشد کافی نیست تا بتواند به گونه دیگر عمل کند. مثال کیث لِرر در این زمینه روشن‌گر است؛ اگر من به رنگ قرمز - مثلاً به این دلیل که مرا به یاد خون می‌اندازد - حساسیت داشته باشم، ناتوان از انتخاب شکلات قرمز خواهم بود. البته اگر می‌خواستم حتماً یکی از آن شکلات‌های قرمز را برمی‌داشتم، ولی به دلایل روانی قادر به خواستن آن نیستم. پس به‌لحاظ منطقی کاملاً سازوار است که اگر می‌خواستم یکی از شکلات‌های قرمز را برمی‌داشتم، ولی در عین حال از برداشتن یکی از آنها ناتوانم. گزاره شرطی بالا تنها در صورتی تحلیل مناسبی برای گزاره «فاعل می‌توانست به گونه دیگر عمل کند» به‌شمار می‌آید که بپذیریم فاعل می‌توانست به گونه دیگر بخواهد. اما اگر بخواهیم این توانایی بر خواستن به گونه دیگر را بار دیگر در قالب شرطی تحلیل کنیم با یک تسلسل بی‌نهایت مواجه می‌شویم و این نشان می‌دهد که گزاره شرطی تحلیل مناسبی برای گزاره «فاعل می‌توانست به گونه دیگر عمل کند» نیست.

چیزم و لِرر استدلال خود را بر اساس مفهوم منطقی سازواری بیان می‌کنند. به باور لِرر سه گزاره (۶)، (۷) و (۸) مجموعه‌ای منسجم را شکل می‌دهند، یعنی هر سه صادق‌اند؛ حال اگر گزاره (۶) معادل این گزاره باشد که «S می‌تواند عمل X را انجام دهد» آن‌گاه باید بتوان آن را با گزاره (۶) جایگزین کرد، اما مشکل اینجاست که پس از این جایگزینی دیگر مجموعه بالا یک مجموعه سازوار نخواهد بود، زیرا عطف گزاره‌های (۷) و (۸) مستلزم آن است که گزاره «S می‌تواند عمل X را انجام دهد» گزاره‌ای کاذب باشد.

بروس آون در پاسخ به استدلال چیزم و لورر، مدعی است که آنها به جای آنکه سازواری سه گزاره بالا را اثبات کنند، آن را مفروض گرفته‌اند. در استدلال آنها معنایی از «توانایی» مسلّم انگاشته شده است که دلیلی برای پذیرش آن وجود ندارد. در بخش (۵) مقاله حاضر به دیدگاه او اشاره کرده‌ام. به نظر او در استدلال چیزم و لورر مفهوم «نمی‌توانست» از همان ابتدا به معنای «غیرممکن» فرض شده است، درحالی که «نمی‌توانست» به معنای «غیرممکن» همان معنایی نیست که به مسئله آزادی انسانی مربوط باشد. بروس آون انتظار دارد که لورر برای اثبات سازواری مورد ادعای خود استدلال جداگانه‌ای ذکر کند، ولی اگر گزاره (۱) بیانگر معادله‌ای منطقی باشد پس به‌لحاظ منطقی ممکن نخواهد بود که یک سوی این معادله محقق شود و سوی دیگر محقق نشود. مثالی که لورر مطرح کرده است - انتخاب شکلات قرمز برای کسی که به آن حساسیت دارد - نشان می‌دهد که به‌لحاظ منطقی ممکن است که این گزاره کاذب باشد که:

(i) «من می‌توانستم شکلات قرمز را بخورم»

و در عین حال این گزاره صادق باشد که:

(ii) «من اگر شکلات قرمز را می‌خواستم می‌توانستم آن را بخورم»

و نیز می‌دانیم که گزاره (ii) با عطف دو گزاره زیر سازواری منطقی دارد:

(iii) شخص می‌توانست شکلات قرمز را بخورد تنها اگر آن را می‌خواست.

(iv) این گونه نیست که من شکلات قرمز را خواسته باشم.

از آنجا که عطف (ii)، (iii) و (iv) مجموعه‌ای سازوار را شکل می‌دهند و این مجموعه مستلزم کذب (i) است، پس گزاره (ii) نمی‌تواند معادل مناسبی برای گزاره (i) باشد، ولی بروس آون به این دلیل که گزاره‌های (i) و (ii) را هم‌معنا می‌داند، نمی‌تواند بپذیرد که گزاره (ii) با گزاره‌های (iii) و (iv) سازوار باشد. البته همان‌طور که لورر تأکید می‌کند اگر بپذیریم که گزاره (ii) شرطیه‌ای علی است (آن گونه که بروس آون مدعی است)، آن‌گاه خواست فاعل برای خوردن شکلات قرمز شرط کافی برای انجام این عمل (خورده شدن شکلات قرمز) است. در این صورت، همان‌طور که گزاره (iii) بیان



می‌کند، خواستِ فاعل برای خوردن شکلات قرمز شرط لازم برای تحقق توانایی فاعل برای خوردن آن نیز به‌شمار می‌آید؛ یعنی فاعل تنها در صورتی می‌تواند شکلات قرمز را بخورد که آن را خواسته باشد، اما او نمی‌تواند شکلات قرمز را بخواند. البته بروس آون همچنان می‌تواند بر این نکته پافشاری کند که لرر دلیلی ذکر نکرده است تا اثبات کند که فاعل در صورت نخواستن شکلات قرمز ناتوان از خوردن آن محسوب می‌شود، ولی به نظر می‌رسد لرر نیازی به اثبات این مطلب ندارد که شخص در صورت نخواستن یا انتخاب‌نکردن، از انجام‌دادن فعل به‌گونه‌ی دیگر ناتوان است. برای لرر نشان‌دادن امکان منطقی این مطلب کافی است. اگر بروس آون معتقد است که خواست فاعل شرط ضروری برای توانا دانستن او نیست، پس باید دلیلی بیاورد که نشان دهد به لحاظ منطقی محال است که شخص در صورت نخواستن شکلات قرمز ناتوان از خوردن شکلات قرمز محسوب شود. البته او از آوردن چنین دلیلی ناتوان است. از این‌رو، به نظر می‌رسد انتقال ناتوانی از «خواستن شکلات قرمز» به «خوردن شکلات قرمز» انتقالی موجه است. این یعنی برخلاف آنچه بروس آون مدعی است، گزاره‌های (۶)، (۷) و (۸) از سازواری منطقی برخوردارند.



کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین (۱۴۱۷ق/۱۳۷۵ش)، الشفا، الطبيعيات، النفس، تصحيح و تعليق حسن حسن زاده آملی، قم: مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی.
۲. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۲۸ق)، نهاية الحكمة، تحقيق و تعليق، عباس على زارعی سبزواری، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
3. Ayer, A. J. (1954), "Freedom and Necessity," in: *Philosophical Essays*, London: Macmillan.
4. Aune, Bruce (1967), "Hypotheticals and "Can": Another Look," *Analysis*, No. 27.
5. _____ (1969), 'Free Will, "Can", and Ethics: A Reply to Lehrer," *Analysis*, No. 30.
6. Austin, J. L. (1961), "Ifs and Cans," In: *Philosophical Papers* (ed.), J. O. Urmson and G. Warnock, Oxford: Clarendon Press; Reprinted in: Berofsky, 1966.
7. Berofsky, Bernard (2002), "Ifs, Cans, and Free Will: The Issues," in: *The Oxford Handbook of Free Will*, Robert Kane (ed.), Oxford: Oxford University Press.
8. _____ (ed.) (1966), *Free Will and Determinism*, New York: Harper & Row.
9. Chisholm, R. M. (1967), "He Could Have Done Otherwise," *Journal of Philosophy*.
10. _____ (1964), "J. L. Austin's Philosophical Papers," In: Berofsky, 1966.
11. _____ (1966), "Freedom and Action," In: Lehrer (1966a), *Freedom and Determinism*, New York: Random House.
12. Frankfurt, Harry (1969), "Alternate Possibilities and Moral Responsibility," *Journal of Philosophy*, No. 66.



۹۵

نظر:

مفهوم «توانایی» و راهکار شرطی مور

13. G. E. Moore (1912), *Ethics*, Oxford: Oxford University Press.
14. Hobbes, Thomas (1962), *The English Works of Thomas Hobbes*. Vol. 5, W. Molesworth (ed.), London: Scientia Aalen, Original publication 1654.
15. Hume, David (1955), *An Enquiry concerning Human Understanding*, L. A. Selby- Bigge (ed.), Oxford: Clarendon Press, Originally published in 1743.
16. Kant, I. (1784/1998), *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, M. Gregor (ed. and transl.), Cambridge: Cambridge University Press.
17. Lehrer, Keith (1968), "Can's Without 'If's," *Analysis*, No. 29.
18. _____ (ed.), (1966a), *Freedom and Determinism*, New York: Random House.
19. _____ (ed.) (1966b), "An Empirical Disproof of Determinism," In: Lehrer (1966a), *Freedom and Determinism*, New York: Random House.
20. _____ (1964), "Could' and Determinism," *Analysis*, No. 24.
21. Van Inwagen, P. (1975), "The Incompatibility of Free Will and Determinism," *Philosophical Studies*, No. 27.



۹۶

نظر

سال بیست و سوم، شماره ۸۹، بهار ۱۳۹۷